

## کارهای رسولان باب 22

1 «ای برادران و پدران، به دفاعی که هم اکنون به عرض شما می‌رسانم توجه فرمایید.» 2 وقتی آنها دیدند پولس به زبان عبری با ایشان صحبت می‌کند ساکت‌تر شدند و گوش دادند. پولس ادامه داد و گفت:

3 «من یک نفر یهودی از اهالی طرسوس قیلیقیه هستم. ولی در این شهر در خدمت غمالائیل پرورش یافته‌ام و شریعت آبا و اجدادی خود را به دقت آموختم و همین‌طور که شما امروز نسبت به خدا غیور و متعصب هستید، من هم بودم. 4 و تا سرحد مرگ پیروان این طریقه را آزار می‌رسانیدم و آنان را، چه مرد و چه زن به زندان می‌انداختم. 5 کاهن اعظم و تمام اعضای شورای یهود شاهد هستند، زیرا ایشان نامه‌هایی به برادران یهودی در دمشق نوشتند و مرا به آنها معرفی کردند. پس من به طرف دمشق رفتم تا مسیحیان را دست بسته، برای تنبیه به اورشلیم بیاورم.

سخنان پولس درباره ایمان خود به مسیح

6 «اما وقتی در راه بودم، در حوالی دمشق نزدیک ظهر ناگهان نور عظیمی از آسمان به اطراف من درخشید. 7 من به زمین افتادم و صدایی شنیدم که می‌گفت: 'ای شائول، شائول، چرا بر من جفا می‌کنی؟' 8 پرسیدم: 'ای خداوند، تو کیستی؟' پاسخ داد: 'من عیسای ناصری هستم که از تو جفا می‌بینم.' 9 همراهان من نور را می‌دیدند اما صدای کسی را که با من صحبت می‌کرد، نمی‌شنیدند. 10 من عرض کردم: 'خداوندا چه کنم؟' خداوند به من گفت: 'برخیز و به سوی دمشق برو و در آنجا کارهایی که به تو واگذار می‌شود به تو گفته خواهد شد.' 11 چون به علت درخشندگی آن نور من نابینا شده بودم، همراهانم دست مرا گرفتند و مرا با خود به دمشق بردند. 12 در دمشق شخصی به نام حنانیا زندگی می‌کرد که مردی خدا ترس، مطیع شریعت، و در بین یهودیان نیک نام بود. 13 او نزد من آمد و در کنار من ایستاد و گفت: 'ای برادر شائول، بینا شو.' که فوراً بینا شدم و به او نگاه کردم. 14 او ادامه داده گفت: 'خدای نیاکان ما تو را برگزیده است تا اراده او را درک نمایی و بنده عادل او را ببینی و صدای او را از دهان خودش بشنوی، 15 زیرا تو در برابر همه جهانیان شاهد او می‌شوی و به آنچه دیده و شنیده‌ای شهادت خواهی داد. 16 حالا چرا معطل هستی؟ برخیز، تعمید بگیر و به خدا روی آور و از گناهان خود پاک شو.'

مأموریت پولس در میان غیر یهودیان

17 «وقتی دوباره به اورشلیم آمدم، یک روز در معبد بزرگ دعا می‌کردم که به حالت خلسه فرو رفتم 18 و در رؤیا عیسی را دیدم که می‌گفت: 'زود برخیز و اورشلیم را ترک کن. زیرا اهالی این شهر شهادت تو را درباره من قبول نخواهند کرد.' 19 گفتم: 'خداوندا اینان می‌دانند که من همان شخصی هستم که مؤمنان تو را به زندان می‌انداختم و در کنیسه‌ها آنان را می‌زدم 20 و وقتی خون آن شاهد تو استیфан ریخته شد، من در آنجا ایستاده بودم و با آن کار موافقت کردم و مواظب لباسهای قاتلان او بودم.' 21 اما او به من فرمود: 'برو، من تو را به جاهای دور و نزد ملل غیر یهود خواهم فرستاد.'»

پولس و سرهنگ رومی

22 جمعیت تا اینجا به او گوش می‌دادند، اما وقتی این جمله را به زبان آورد، بار دیگر فریاد کردند: «او را بکشید، چنین کسی نباید زنده بماند.» 23 در همان وقت که مردم با هیاهو لباسهای خود را در هوا تکان می‌دادند و گرد و خاک بلند می‌کردند، 24 سرهنگ دستور داد، پولس را وارد سربازخانه نمایند و با تازیانه از او بازجویی کنند تا معلوم شود به چه علت این هیاهو علیه او برپا شده است. 25 وقتی او را برای شلاق زدن بستند، پولس از سروانی که آنجا ایستاده بود پرسید: «آیا شما اجازه دارید یک نفر رومی را بدون آنکه محکوم شده باشد، بزنید؟»

26 وقتی سروان این را شنید، نزد سرهنگ رفت و گفت: «هیچ می‌دانی چه می‌کنی؟ این مرد یکی از اتباع روم است.»

27 سرهنگ نزد پولس رفت و از او پرسید: «بگو ببینم، آیا تو رومی هستی؟» پولس گفت: «آری.»

28 سرهنگ گفت: «برای به دست آوردن این تابعیت من قیمت گزافی پرداخته‌ام.» پولس گفت: «اما من با آن به دنیا آمدم.»

پولس در حضور شورای یهودیان

29 پس آنها که می‌خواستند از پولس بازجویی کنند، با عجله از آنجا دور شدند و سرهنگ هم، که به دستور او پولس را بسته بودند، وقتی فهمید او تبعه روم است، بسیار ترسید. 30 در روز بعد چون سرهنگ می‌خواست، علت موضوع و حقیقت امر را بداند، بندهای پولس را باز کرد و دستور داد سران کاهنان و شورای یهود تشکیل جلسه دهند و سپس پولس را به آنجا آورد و از او خواست در برابر آنان بایستد.